حیاۃ القلوب
نویسندہ:
علامہ محمد باقر مجلسی
جلد(۴)

حیاةُ القلوب

نویسنده:

علامه محمدباقربن محمدتقی مجلسی (ره)

ناشر چاپی:

اسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

باب مگر مانند سایر مردان. چون ایشان بیرون رفتند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم داخل خانه شد، امّ سلمه از گفته خود پشیمان شده ترسید که در باب او امری از آسمان نازل شود، پس مبادرت نمود و به خدمت آن جناب عرض کرد آنچه میان او و میان ایشان گذشته بود، پس حضرت به مرتبه‌ای در غضب شد که رنگ مبارکش متغیر گردید و عرق غضب در میان دو دیده‌اش پیچید و از خانه بیرون آمد و ردای مبارک خود را از شدت غضب بر زمین می‌کشید تا آنکه بر منبر بالا رفت و انصار را طلبید، و چون ایشان آن حالت را دیدند همگی اسلحه جنگ پوشیدند و چون همه حاضر شدند حضرت حمد و ثنای حق تعالی ادا نمود و فرمود: أیها الناس! چه سبب دارد که گروهی از منافقان تتبع عیب من می‌کنند و از عیب من سؤال می‌نمایند؟ و بخدا سوگند که من از همه شما بزرگوارترم از جهت حسب و پاکیزه‌ترم از جهت نسب و اطاعت‌کننده ترم خداوند خود را در غایبانه مردم، هر که از شما بپرسد از من که پدرش کیست او را خبر می‌دهم. پس مردی برخاست و سؤال کرد از پدر خود؛ آن جناب فرمود: پدر تو فلان شبان است. پس مرد دیگر برخاست گفت: پدر من کیست؟ حضرت فرمود که: غلام سیاه شماست. پس سوم برخاست و گفت: پدر من کیست؟ حضرت فرمود: پدر تو آن کسی است که تو را به او نسبت می‌دهند. پس انصار برخاستند و گفتند: یا رسول اللّه! عفو کن از ما تا خدا عفو کند از تو، بدرستی که حق تعالی تو را برای رحمت فرستاده است. و چون عادت آن جناب آن بود که چون نزد او سخن می‌گفتند و شفاعت می‌کردند شرم می‌کرد و عرق حیا از جبین باصفایش می‌ریخت و دیده از دیده‌های مردم می‌پوشید، پس از منبر فرود آمد و به خانه برگشت، و چون سحر شد جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و کاسه‌ای از هریسه بهشت برای آن جناب آورد و گفت: یا محمد! این هریسه را حور العین برای تو ساخته‌اند، پس بخورید از آن تو و علی و فرزندان شما، بدرستی که صلاحیت حیاة القلوب، ج۴، ص: ۱۵۵۷ ندارد غیر شما را که از آن بخورد. پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام نشستند و از آن هریسه تناول نمودند. پس به آن سبب حق تعالی به حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در مجامعت قوت چهل مرد کرامت فرمود، و بعد از آن چنان بود که هرگاه می‌خواست در یک شب با جمیع زنان خود مقاربت می‌نمود «۱». و ایضا به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده است که: ولید پسر مغیره مرد پس امّ سلمه به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عرض کرد که: آل مغیره ماتمی برپا کرده‌اند دستوری فرما که من به ماتم ایشان حاضر شوم، چون حضرت او را رخصت داد جامه‌های خود را پوشید و مهیای رفتن گردید و او در حسن و جمال مانند پری بود و چون برمی‌خاست و موهای خود را می‌آویخت جمیع بدنش را می‌پوشانید و طرفهای گیسوهایش را به خلخالهایش می‌بست، پس شروع کرد به ندبه و نوحه کردن بر پسر عم خود در پیش روی آن جناب و شعری چند خواند و حضرت منع او نکرد و او را عیب ننمود «۲». و به سند معتبر دیگر از آن حضرت روایت کرده است که: روزی حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به خانه امّ سلمه درآمد پس گفت: چرا در خانه تو برکت نمی‌بینم؟ امّ سلمه گفت: خدا را حمد می‌گویم که به سبب تو برکت در خانه من بسیار است. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که: حق تعالی سه برکت فرستاده است: آب و آتش و گوسفند «۳». و به سند معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که: روزی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم زنی را دید و او را خوش آمد، پس بزودی به خانه امّ سلمه رفت چون نوبت او حیاة القلوب، ج۴، ص: ۱۵۵۸ بود با او مقاربت نمود و غسل کرد و بیرون آمد و آب غسل از سر مبارکش می‌ریخت، پس فرمود: أیها الناس! نظر کردن از شیطان است، پس هر که بعد از نظر خواهشی در خود بیابد، به نزد زن خود رود و با او مقاربت نماید تا شهوت او ساکن گردد «۱».

باب پنجاه و پنجم در بیان احوال عایشه و حفصه

حق تعالی می‌فرماید یا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضاتَ أَزْواجِكَ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمانِكُمْ وَ اللَّهُ مَوْلاكُمْ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ «۱» یعنی: «ای پیغمبر بزرگوار! چرا حرام می‌گردانی چیزی را که حلال کرده است خدا از

برای تو؟ آیا طلب می‌کنی خشنودی زنان خود را؟ و خدا آمرزنده و مهربان است، بدرستی که خدا مقرر گردانیده است از برای شما گشودن و بر هم زدن قسمهای شما را و خدا دوست و یاور شماست و او دانا و حکیم است». و علی بن ابراهیم به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که: این آیات در وقتی نازل شد که عایشه و حفصه مطلع شدند که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با ماریه نزدیکی کرده است و حضرت سوگند یاد کرد که دیگر با ماریه نزدیکی نکند، پس حق تعالی این آیات را فرستاد و امر کرد آن جناب را که کفاره قسم خود را بدهد و ترک مقاربت ماریه ننماید «۲». و ایضا روایت کرده است که: سبب نزول این آیات آن بود که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روزی در خانه حفصه بود و ماریه قبطیه آن جناب را خدمت می‌نمود، پس حفصه پی کاری رفت و حضرت با ماریه مقاربت نمود، چون حفصه بر این امر مطلع شد غضبناك گردید و گفت: یا رسول اللّه! در روز نوبت من و در فراش من با کنیزی مقاربت می‌کنی؟ پس آن جناب شرمنده شد و فرمود: این سخن را بگذار که ماریه را بر خود حرام گردانیدم و دیگر هرگز با حیاة القلوب، ج۴، ص: ۱۵۶۲ او نزدیکی نخواهم کرد؛ پس این آیات نازل شد «۱». و شیخ طبرسی روایت کرده است که: عادت آن حضرت چنین بود که چون از نماز بامداد فارغ می‌شد یك یك زنان خود را می‌دید، و چون برای حفصه عسلی به هدیه آورده بودند هرگاه حضرت به خانه او می‌رفت از برای عسل خوردن، حضرت را ساعتی نگاه می‌داشت، چون عایشه این حالت را مشاهده کرد به غیرت آمد و با چند زن دیگر توطئه کرد که: هرگاه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به نزد شما بیاید بگویید که ما از تو بوی مغافیر می‌شنویم- و آن صمغی بود بدبو که چون مگس عسل بر آن می‌نشست عسل بد بو می‌شد-؛ و می‌دانست بر حضرت بسیار دشوار است که از او بوی بدی استشمام نمایند. پس چون حضرت به نزد سوده رفت او از ترس عایشه گفت که: یا رسول اللّه! این چه بوی بد است که از تو می‌شنوم، مگر مغافیر خورده‌ای؟ حضرت فرمود: نه و لیکن عسلی نزد حفصه خوردم. و به نزد هر زنی که می‌رفت این را می‌گفتند تا آنکه به نزد عایشه آمد، پس او بینی خود را گرفت و گفت: چرا بوی مغافیر می‌شنوم از تو؟ حضرت فرمود که: نزد حفصه عسلی خوردم. عایشه گفت: شاید مگس آن عسل بر مغافیر نشسته باشد. حضرت فرمود: بخدا سوگند می‌خورم که دیگر عسل نخورم. بعضی گفته‌اند که: حضرت عسل را نزد امّ سلمه تناول نموده بود؛ و بعضی گفته‌اند که نزد زینب بنت جحش تناول کرده بود و عایشه و حفصه با یکدیگر توطئه کردند که هرگاه حضرت پیش ایشان بیاید بگویند که ما از تو بوی مغافیر می‌شنویم، و به این سبب آن جناب عسل را بر خود حرام گردانید «۲». و ایضا شیخ طبرسی و جمعی از مفسران عامّه روایت کرده‌اند که: روزی حضرت حیاة القلوب، ج۴، ص: ۱۵۶۳ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در خانه حفصه بود و حفصه رخصت طلبید که به خانه پدر خود برود، و چون مرخص شد و بیرون رفت حضرت ماریه را طلبید و با او خلوت کرد، چون حفصه برگشت در خانه را بسته دید، پس صبر کرد تا حضرت در را گشود و از روی مبارکش عرق می‌ریخت، پس حفصه با حضرت معاتبه بسیاری کرد، حضرت در جواب فرمود: او جاریه من است و حق تعالی بر من حلال گردانیده است و لیکن از برای خاطر تو بر خودم حرام کردم او را و این سخن نزد تو امانت است به دیگری مگو. پس چون آن جناب از خانه او بیرون رفت او سنگی گرفت و کوبید دیواری را که در میان خانه او و خانه عایشه بود و گفت: بشارت باد تو را که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کنیز خود ماریه را بر خود حرام گردانید و ما از دست او راحت یافتیم؛ و آنچه گذشته بود به عایشه نقل کرد زیرا که او و عایشه با یکدیگر متفق بودند و معاونت یکدیگر می‌نمودند بر اسرار سایر زنان آن جناب. پس این آیات نازل شد و حضرت حفصه را طلاق گفت و از همه زنان خود بیست و نه روز کناره کرد و در غرفه ماریه با او بسر می‌برد تا آنکه حق تعالی آیه تخییر را فرستاد؛ و بعضی گفته‌اند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در روز نوبت عایشه با ماریه خلوت کرد و حفصه بر آن حال مطلع شد، پس حضرت حفصه را گفت که: اعلام مکن عایشه را که من ماریه را بر خود حرام کردم، پس حفصه بزودی عایشه را خبر داد و گفت: این سخن را به کسی اظهار مکن، پس حق تعالی این آیات را فرستاد وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلى بَعْضِ أَزْواجِهِ حَدِيثاً فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَها بِهِ قالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هذا

قالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ «۱» «و یاد کنید ای مؤمنان چون راز گفت پیغمبر بسوی بعضـی از زنان خود سخنی را- که تحریم ماریه است یا عسل یا پادشاهی ابو بکر و عمر چنانکه بعـد از این مـذکور خواهـد شد- پس چون خبر کرد- حفصه عایشه را- به آن راز و مطلع گردانید خدا پیغمبر خود را بر آن شـناسانید و خبر داد پیغمبر حفصه را به بعضـی از آن سـخنان که او حیاة القلوب، ج۴، ص: ۱۵۶۴ خیانت کرده بود و اعراض کرد از بعضی دیگر که مروت نمود و بر روی او نگفت، پس چون خبر داد پیغمبر حفصه را به آنچه خدا او را به آن مطلع سـاخته بود حفصه گفت: کی خبر داد تو را به این که من راز تو را آشـکار کردم؟ حضـرت فرمود که: خبر داد مرا خداوند علیم خبیر» «۱». و علی بن ابراهیم و عیاشی روایت کرده‌اند که: چون حفصه بر قصه ماریه مطلع شد و حضرت را در آن باب عتـاب نمود حضـرت فرمود: دست از من بـدار که برای خاطر تو ماریه را بر خود حرام گردانیـدم و رازی به تو می گویم که اگر آن راز را به دیگری خبر دهی بر تو خواهـد بود لعنت خدا و لعنت ملائکه و لعنت جمیع مردمان. حفصه گفت: چنین باشد، بگو آن راز کـدام است؟ حضـرت فرمود: راز آن است که ابو بکر بعـد از من به جور خلیفه خواهـد شـد و بعـد از او پـدر تو خلیفه خواهـد شد. حفصه گفت: کی تو را خبر داده است به این امر؟ حضـرت فرمود: خـدا مرا خبر داده است. پس حفصه در همـان روز این خبر را به عایشه رسانیـد، و عایشه پـدر خود ابو بکر را به آن راز مطلع گردانیـد، پس ابو بکر به نزد عمر آمـد و گفت: عایشه از حفصه خبری نقل کرد و من اعتمادی بر قول او نـدارم، تو از حفصه سؤال نما که آن خبر راست است یا نه؟ پس عمر به نزد حفصه آمـد و گفت: این چه خبر است که عایشه از تو نقل می‌کنـد؟ حفصه در ابتـدای حال منکر شـد و گفت: من به او سـخنی نگفته‌ام. عمر گفت: اگر این سـخن راست است از مـا مخفی مـدار تـا آنکه ما پیشتر در کار خود تـدبیری بکنیم. چون حفصه این را شـنید گفت: بلی، رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم چنین گفت. پس آن دو مرد و دو زن با یکدیگر اتفاق کردند که آن جناب را به زهر شـهید کنند. حیاة القلوب، ج۴، ص: ۱۵۶۵ پس جبرئیل علیه السّلام بر آن حضـرت نازل شد و این آیات را آورد و آن رازی که خدا فرموده این راز بود؛ و آنچه خـدا پیغمبرش را بر آن مطلع گردانیـد افشای این راز و اراده قتل آن جناب بود که ایشان بر آن عازم شده بودند؛ و آنچه حق تعالی فرموده که حضرت بعضی را اظهار نمود و بعضی را اعراض فرمود و اظهار ننمود مراد آن است که آن جناب حفصه را گفت که چرا آن رازی را که به تو سپردم افشـا کردی و از لعنت خـدا و رسول و ملاـئکه نترسـیدی؛ و آنچه اراده کرده بودنـد از قتل آن حضـرت حق تعالی او را بر آن مطلع گردانیـده بود به ایشان اظهار ننمود، پس حق تعالی در مقام معاتبه ایشان و اتمام حجّت بر ایشان فرسـتاد إِنْ تَتُوبا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُما وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلائِكَةُ بَعْدَ ذلِكَ ظَهِيرٌ. عَسى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْواجاً خَيْراً مِنْكُنَّ مُسْلِماتٍ مُؤْمِناتٍ قانِتاتٍ تائِباتٍ عابِداتٍ سائِحاتٍ ثَيِّباتٍ وَ أَبْكاراً «۱» یعنی: «اگر توبه کنید- ای عایشه و حفصه- بسوی خدا از آنچه کردید بتحقیق که میل کرد دلهای شـما بسوی کفر و ضلالت، و اگر معاونت یکـدیگر نمایید بر آزار آن حضـرت پس بدرستی که خدا یاور و مددکار پیغمبران است و جبرئیل و شایسته مؤمنان- که به اتّفـاق خاصّه و عامّه امیر المؤمنین است «۲»- مـددکار اوینـد و تمام ملائکه بعد از این یاور اویند، شاید پروردگار او اگر طلاق دهد شما را آنکه بـدل شـما به او عطا کنـد زنانی چنـد بهتر از شـماها که مسلمانان باشـند و ایمان‌آورنـدگان باشـند و نمازگزارندگان و فرمانبرداران باشـند و توبه‌کنندگان و عبادت کنندگان و روزه‌داران باشـند، و بعضـی شوهر دیدگان و بعضـی دختران باکره باشـند». پس حق تعـالی برای دفع اسـتبعاد جاهلاـن که نگوینـد که چون توانـد بود که زنـان پیغمبر کافر و منافق باشـند مثلی برای ایشان بیان فرمود و کفر ایشان را در آن مثل بر هر عاقل هویـدا گردانیـد چنانکه بعـد از این آیات فرموده است که ضَـرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ حیاة القلوب، ج۴، ص: ۱۵۶۶ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كانَتا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَيْنِ فَخانَتاهُما فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُما مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الـدَّاخِلِينَ «۱» یعنی: «بیـان کرد خـدا مثلی برای آنـان که کـافر شدنـد و آن مثـل حال زن نوح و زن لوط است که بودند آن دو زن در زیر فرمان دو بنده شایسته از بندگان ما پس خیانت کردند با آن دو بنده به نفاق و کفر، پس دفع نکردند آن دو پیغمبر از ایشان از عـذاب خـدا چیزی را و گفته خواهـد شـد در روز قیامت یا گفته شود به ایشان در عالم برزخ که: داخل شوید در

آتش جهنم با کافران دیگر که داخل می‌شوند» «۲». و علی بن ابراهیم روایت کرده است که: یک خیانت ایشان بیرون رفتن عایشه بود با طلحه و زبیر بسوی بصره به جنگ امیر المؤمنین علیه السّلام و حضرت صاحب الامر عایشه را زنده خواهد کرد و برای این حد خواهد زد «۳». مؤلف گوید که: حق تعالی در این آیات کریمه کفر و نفاق عایشه و حفصه و اتفاق ایشان را بر ایذا و اضرار حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر وجهی ظاهر و هویدا گردانیده که بر هیچ عاقل مستور و مخفی نیست و در نهایت صراحت این آیات در کفر ایشان است. زمخشری و فخر رازی با نهایت تعصب و عناد گفته‌اند که: در این دو تمثیل که حق تعالی در این آیه و آیه بعد از این در باب زن فرعون بیان کرده کنایه عظیمی است به دو مادر مؤمنان به سبب آنچه از ایشان صادر شد از اتّفاق بر آزار آن حضرت و افشای راز آن حضرت نمودن و حق تعالی در این مثلها بیان آن نموده که با وجود کفر و نفاق روابط نسبی و سببی نفع نمی‌بخشد هر چند انتساب به اشرف خلق که پیغمبرانند بوده باشد؛ و با وجود ایمان، انتساب به کافران ضرر نمی‌رساند هر چند کافری مانند فرعون بوده باشد «۴». و بدان که معاتبه‌ای که حق تعالی با حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در اول سوره فرموده معلوم است حیاة القلوب، ج۴، ص: ۱۵۶۷ که از غایت لطف و مرحمت است نسبت به آن حضرت که چرا از برای رضاجویی زنان خود بر خود حرام می‌گردانی لذّت چند را که خدا برای تو حلال گردانیده است و منع حضرت خود را از آن لذّات خصوصا وقتی که ظاهرا متضمن مصلحتی باشد بر حضرت حرام نبوده که فعل آن حضرت متضمن معصیتی باشد، و در حقیقت معاتبه که از آیه مفهوم می‌شود آن نیز تعریضی است برای آن دو کس که برای خاطر ایشان چرا باید خود را از لذّتی چند ممنوع گردانی و در گفتن امر خلافت ابو بکر و عمر آن دو نفر. اگر حدیث واقع باشد مصالح بسیار هست از امتحان ایشان و ظهور کفر و نفاق ایشان و سایر مصالحی که عقول اکثر خلق از ادراک آنها قاصر است مانند مصلحت در خلق کردن شیطان و غالب گردانیدن شهوات بر نفس انسان و قادر گردانیدن ایشان بر فساد و طغیان، و مؤمن باید که در هر باب در مقام تسلیم باشد و راه شبهه و اعتراض را بر خود نگشاید و وساوس شیطان را به خود راه ندهد و آنچه از ائمه دین به او رسد مبادرت به انکار آنها ننماید و علمش را به ایشان گذارد. و شیخ طوسی و سید ابن طاووس به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: روزی به خدمت حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رفتم و ابو بکر و عمر نزد آن حضرت بودند پس میان آن حضرت و میان عایشه نشستم، عایشه گفت که: نیافتی جایی به غیر از دامن من و دامن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم؟ حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که: ساکت شو ای عایشه و آزار مکن مرا در حقّ علی بدرستی که او برادر من است در آخرت و او امیر مؤمنان است، حق تعالی او را در روز قیامت بر صراط خواهد نشانید پس دوستان خود را داخل بهشت خواهد کرد و دشمنان خود را داخل جهنم «۱». و ابن بابویه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است سه کس بودند که بر حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دروغ بسیار می‌بستند: ابو هریره و انس بن مالك و عایشه «۲». حیاة القلوب، ج۴، ص: ۱۵۶۸ و ابن بابویه و برقی به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده‌اند که: چون حضرت قائم آل محمد علیه السّلام ظاهر شود عایشه را زنده گرداند تا آنکه او را حد بزند و تا آنکه انتقام بکشد برای حضرت فاطمه علیها السّلام. راوی گفت: فدای تو شوم به چه سبب او را حد می‌زند؟ فرمود: برای افترائی که بر مادر ابراهیم گفت. راوی پرسید که: چرا حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم او را حد نزد و حق تعالی حدّ او را تأخیر فرمود که قائم آل محمد علیه السّلام این حد را جاری گرداند؟ حضرت فرمود: برای آنکه حق تعالی محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را برای رحمت فرستاده است و قائم علیه السّلام را برای انتقام و عذاب خواهد فرستاد «۱». شیخ طوسی به سند معتبر از امّ سلمه روایت کرده است که: حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در حجة الوداع زنان خود را همه با خود به حج برد و در هر شب و روزی با یکی از ایشان بسر می‌برد با آنکه محرم بود برای رعایت عدالت در میان ایشان، پس چون نوبت به عایشه رسید در شب و روزی که نوبت او بود حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام خلوت کرد و در عرض راه با او راز می‌گفت و راز ایشان بسیار به طول انجامید،

پس این بر عایشه گران آمد و گفت: می‌خواهم بروم بسوی علی و به زبان خود او را آزار کنم که چرا حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را بازگرفته است از من در نوبت من. و من هر چند او را نهی کردم فایده نبخشید و راحله خود را دوانید تا به ایشان رسید پس ناگاه گریان بسوی من برگشت. گفتم: چرا می گریی؟ گفت: به حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رسیدم و گفتم: ای پسر ابو طالب! تو پیوسته حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را از من حبس می کنی. حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود که: حایل مشو میان من و علی بدرستی که نمی‌ترسد از او در حقّ من کسی، و بحقّ خداوندی که جانم بدست قدرت اوست که دشمن نمی‌دارد او را مؤمنی و دوست نمی‌دارد او را کافری، و بدرستی که حق بعد از من با علی است به هر سو حیاة القلوب، ج۴، ص: ۱۵۶۹ که علی میل می کند حق با او میل می کند و حق از او جدا نمی‌شود تا هر دو نزد حوض کوثر بر من وارد شوند. امّ سلمه گفت: من گفتم به عایشه که: من تو را منع کردم و سخن مرا نشنیدی «۱». و ابن طاووس به سندهای معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: پیش از آنکه آیه حجاب نازل شود روزی من رفتم به خدمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و آن حضرت در خانه عایشه بود پس میان آن حضرت و میان عایشه نشستم، عایشه گفت: ای پسر ابو طالب! جایی برای نشستنگاه خود به غیر از دامن من نیافتی؟ دور شو از من. پس حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دست خود را بر میان دو کتف او زد و فرمود: وای بر تو چه می‌خواهی از امیر مؤمنان و بهترین اوصیای پیغمبران و کشاننده رو سفیدان و دست و پا سفیدان «۲». و کلینی به سند معتبر روایت کرده است که: ابن امّ مکتوم- که مؤذن حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود و نابینا بود- روزی به خدمت آن حضرت آمد و عایشه و حفصه نزد آن حضرت نشسته بودند پس حضرت به ایشان گفت: برخیزید و داخل حجره شوید، ایشان گفتند که: او نابیناست، حضرت فرمود: اگر او شما را نمی‌بیند شما او را می‌بینید «۳»؛ و به روایت دیگر فرمود: اگر او نابیناست شما نابینا نیستید «۴». و ایضا به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که: حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عایشه را در ماه شوال به عقد خود در آورد «۵». و ایضا به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده است که: حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شبی نزد عایشه خوابیده بود، در میان شب بر خاست و مشغول نماز نافله حیاة القلوب، ج۴، ص: ۱۵۷۰ شد، چون عایشه بیدار شد و حضرت را در جای خود ندید گمان کرد حضرت به نزد کنیز او رفته است، پس بی‌تابانه بر خاست و به تفحص آن حضرت می گردید ناگاه پای شومش بر گردن مبارک آن حضرت آمد در هنگامی که حضرت در سجده بود و می گریست و با خداوند خود مناجات می کرد و می گفت: «سجد لک سوادی و خیالی و آمن بک فؤادی و ابوء الیک بالنّعم و اعترف لک بالذّنب العظیم، عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی انّه لا یغفر الذّنب العظیم الّا انت، اعوذ بعفوک من عقوبتک و اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ برحمتک من نقمتک و اعوذ بک منک لا ابلغ مدحک و الثّناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک استغفرک و اتوب الیک» پس چون حضرت از سجده فارغ شد فرمود: ای عایشه! گردن مرا به درد آوردی، از چه چیز ترسیدی، آیا می‌ترسیدی که من به نزد کنیز تو بروم «۱»؟ مؤلف گوید که: بسیاری از اخبار عایشه در میان جنگ جمل مذکور خواهد شد ان شاء اللّه.

باب پنجاه و ششم در بیان احوال خویشان و خدمتگزاران و ملازمان و آزادکرده‌های آن حضرت است

اشاره

شیخ طبرسی و ابن شهر آشوب روایت کرده‌اند که: آن حضرت را نه عمو بود که ایشان فرزندان عبد المطلب بودند: حارث و زبیر و ابو طالب و حمزه و غیداق و ضرار و مقوم و ابو لهب و عباس؛ و فرزند نماند مگر از چهار نفر ایشان، حارث و ابو طالب و عباس و ابو لهب؛ و حارث بزرگترین فرزندان عبد المطلب بود و عبد المطلب را به آن سبب ابو الحارث می گفتند و با او در حفر چاه زمزم